ویترین

علم سیاست در حکمت متعالیه

کتاب «الگوهای علم سیاست در حکمت متعالیه» اثر محمد پزشگی است که در پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی تهیه و به همت نشر این پژوهشگاه در ۲۵۴ صفحه منتشر شد. هدف این کتاب اتصال حکمت متعالیه به علم سیاست از طریق بازنمایی تصویرگونه و ساده‌شده پدیده‌های سیاسی است. ادعای کتاب حاضر آن است که آموزه‌های حکمت متعالیه می‌تواند برای ورود به علم سیاست نقش، جایگاه و کارکرد داشته باشد و الگوهای سیاسی را برای مطالعه و تحلیل سیاسی فراهم کند و برای انجام این مهم، از روش‌شناسی تحلیل فرایند استفاده شده است. این مهم از طریق روش فلسفی انجام می‌پذیرد که براساس آن، قوانین حاکم بر موجودیت اشیا از طریق استعدادهای منتهی به مصادرات (اصول موضوعه) انجام می‌شود. از دستاوردهای این اثر می‌توان به فراهم آمدن ابزارهایی برای تحلیل و تبیین سیاسی اشاره کرد. نتایج این کتاب می‌تواند برای تحلیل و مطالعه موضوعات وسیعی در علم سیاسی کاربرد داشته باشد.
این اثر در ۳فصل به نگارش درآمده است؛ در فصل اول این اثر که با عنوان «آموزه‌های ممیز حکمت مدنی متعالیه» تألیف شده، در ابتدا ضمن بیان پیشینه اصطلاح حکمت متعالیه و تعریف این اصطلاح، شمول تعریف حکمت متعالیه به امر مدنی موردبررسی قرار گرفته و در ادامه، تعریفی از حکمت مدنی متعالیه تبیین و سپس ویژگی‌های ممیزه حکمت متعالیه تشریح شده است.
علاقه‌مندان برای خرید اینترنتی این کتاب می‌توانند به نشانی اینترنتی shop.isca.ac.ir مراجعه کنند.

تازه‌ها

معنویت‌های بی‌خدا

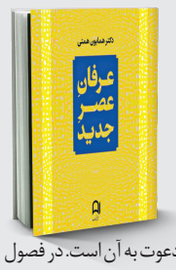

کتاب «عرفان عصر جدید» نوشته همایون همتی در نقد عرفان‌های خاصی نوشته‌شده و اصلا قصد آن رد و نفی کلی عرفان نیست. هدف در این نوشتار در واقع مبارزه با آفات عرفان و دفاع از عرفان راستین و اصیل و دعوت به آن است. در فصول آغازین این کتاب به ماهیت و کارکردهای عرفان اشاراتی می‌رود و سپس به عرفان‌های دینی که در بستر ادیان بزرگ الهی پدیدار شده‌اند می‌پردازد و سپس تاریخچه و اصول و مبانی عمده عرفان‌های عصر جدید را معرفی می‌کند. عرفان‌های نوپدید روزگار ما در حقیقت «معنویت‌های بی‌خدا» هستند و هیچ پیوندی با دین خاصی ندارند. بعد از جنگ‌های جهانی اول و دوم، در جوامع اروپایی، از سویی در پی بحران‌زدگی شدید و پیامدهای جنگ مثل بیکاری، از دست دادن خانواده، فقر، یأس و پوچی، فروپاشی شیرازه زندگی و جامعه و از سوی دیگر ناکارآمدی فرهنگ کلیسا و کساد آن، مردم به پوچ‌گرایی (نیهیلیسم) و بی‌دینی گراییدند. اضطراب، تنهایی، بی‌هدف و بی‌معنایی زندگی، عطش معنوی را در آنها بیدار کرد اما به جای عرفان‌های دینی و پناه بردن به کلیسا به معنویت‌های سکولار روی آوردند. کتاب «عرفان عصر جدید» نوشته همایون همتی در ۳۲۴صفحه و با قیمت ۱۱۰هزار تومان از سوی نشر نامک به بازار نشر عرضه شده است.

پیشخوان

شاعرانه‌های بی‌آلایش

دوروتی راتچایلد پارکر (۱۸۹۳ـ۱۹۶۷) شاعر و داستان‌نویس آمریکایی از جوانی به‌عنوان ویراستار و منتقد با نشریات مطرح ادبی همکاری داشت. او هم شعر می‌گفت و هم داستان می‌نوشت. زبان شعر پارکر ساده و گفتاری است و حتی‌الامکان از کلمات فاخر و ادبی دوری می‌جوید و سعی‌اش بر این است آنجوری که حرف می‌زند شعر بگوید. شعر دوروتی پارکر شعری بی‌آلایش، خشن، صادق و برهنه از آراستگی‌هاست. خبری از تصویرپردازی و توصیفات شاعرانه نیست. چندان خیال‌پرداز نیست و استعاره و تشبیه جای کمی در کارش دارد. گفتن از تلخ و شیرین عشق دغدغه مدام او است؛ توجه بی‌اندازه او به جزئیات و گسترش دامنه واژگان ادبی با استخدام کلماتی که پیش‌تر شاعرانه جلوه نمی‌کردند. کنایه و هجو پررنگ‌ترین تمهید سبک دوروتی است و کلمات قصارش به این خاطر مشهورند. همچنین، در برخی از داستان‌های کوتاهش تکیه بر تک‌گویی‌های نمایشی دارد. طنز گزنده و نگاه مشکوک او به روابط انسانی، انگیزه دراماتیک داستان‌هایش را پررنگ‌تر می‌کند. شخصیت‌های داستانی‌اش الهام گرفته از زندگی خودش و دوستانش هستند. زنان و رنج‌های آنان در عشق مضمون بیشتر کارهای او است؛ شخصیت‌هایی بسیار ملموس که در روابط عاطفی خود دچار تنش و اضطراب و سرخوردگی می‌شوند و از دنیایی مردسالارانه رنج می‌برند. کتاب «زنی که همیشه هست» نوشته دوروتی پارکر با ترجمه رزا جمالی که انتشارات ترنجستان به قیمت ۴۷هزار تومان منتشر کرده، مجموعه‌ای از چند داستان و شعر و کلمات قصار وی است.

نمایی از فیلم روز ششم/ عکس: حسین هندی

گفت‌وگو با حجت قاسم‌زاده اصل؛ کارگردان فیلم «روز ششم»

افت سلیقه مخاطب؛ مثل نفوذ موریانه

گزارش
علی زادمهر
روزنامه‌نگار

حجت قاسم‌زاده اصل، کارگردان و فیلمنامه‌نویس پس از ساخت سریال‌های «یادآوری» و «تاریکی شب، روشنایی روز» و ۱۰تله‌فیلم از جمله تنهایی، قصه‌ها و واقعیت، یک داستان کوتاه و چند داستان دیگر، پیدا و پنهان و... که در تلویزیون با استقبال بسیار مخاطبان همراه شد با فیلم سینمایی «روز ششم» به سینما آمد. روز ششم با تأیید مخاطبان جدی سینما مواجه شد و همگان اذعان داشتند که روز ششم فیلمی متفاوت در ساختار سینمای ایران است. به بهانه اکران فیلم روز ششم و استقبال مخاطبان با او به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

مجموعه آثار شما نشان می‌دهد که شما علاقه خاصی به قصه‌گویی دارید و در روز ششم هم به‌دنبال یک داستان معمایی پلیسی رفتید؛ داستانی که بسیار سخت است و بسیاری در این ژانر ناکام مانده‌اند، روز ششم نمونه موفقی می‌تواند به‌حساب بیاید، با یک «چرا» گفت‌وگو را شروع کنیم؟

در یک نگاه گذرا کارهایی که من ساختم ۲گونه بوده، یک مدل قصه‌هایی بوده که دغدغه همیشگی‌ام بوده و هست و آن مرگ و مرگ‌آگاهی و مرگ‌اندیشی است مانند تنهایی، قصه‌ها و واقعیت، ژرفا، آخرین روزهای شادبودن و مدل دیگر فیلم‌هایی پلیسی و معمایی بوده مانند «پس از پایان»، «کسوف»، «تردستی» و «تباهی». هر دو نوع کارها را هم به یک میزان دوست دارم. ژانر پلیسی و معمایی را دوست دارم چون باید برایش بسیار باهوش بود، نویسنده و کارگردان باید بسیار تلاش کند تا از مخاطب چند قدم جلو باشد و این آسان نیست. همان موقع‌ها که برای تلویزیون کار می‌کردم برای ساخت هر تله‌فیلم یا سریال باید بسیار می‌جنگیدم، فقط با دیدن نتیجه کار و استقبال مردم بود که مدیران وقت به من اجازه کار بعدی را می‌دادند. من فرصت کمترین اشتباه را نداشتم. جزو آن کارگردانان محبوب مدیران سیما نبودم که بدترین کارشان در حال پخش بود اما خودشان سر صحنه کار جدیدشان بودند! جزو آن گروه اندکی بودم که مدیران سیما مطمئن بودند خروجی فیلم‌هایی که می‌سازم از استاندارد بالاتری برخوردار است و مخاطبان خودش را دارد. با همان تله‌فیلم‌ها در بسیاری از جشنواره‌های داخلی و خارجی شرکت کردم و همواره کارهایم مهر رضایت تماشاگران را داشت. امروز شرایط سیما عوض شده، بعید می‌دانم تمام کارهایی که قبلا در تلویزیون ساختم امروز حتی فیلمنامه‌اش تصویب شود چه رسد که به ساخت برسد. یا مدیران الان اهمیتی به‌نظر مخاطبان نمی‌دهند یا دغدغه انجام کار خوب را ندارند یا درک عمیقی در تشخیص فیلمنامه خوب از بد را ندارند. به‌هرحال هر چه که هست سیما را به آنجا رسانده که طبق آمار خودشان، فیلم‌ها و سریال‌های این چند سال اخیر کمترین آمار بینندگان را دارد. من گمان می‌کنم فضای ذهنی در کشور ما درباره همه‌چیز بسیار سیاسی شده است. در چنین دورانی ژانر پلیسی، معمایی و جنایی کمترین اصطکاک را با سیاست دارد. از طرفی شخصا هم ژانر جنایی، معمایی، پلیسی، نوآر، نئونوآر، نئونوآر جنایی و نئونوآر راز آلود را بیشتر دوست دارم. چه در ادبیات و داستان و چه در سینما اینگونه داستان‌ها مخاطبان جدی خودش را دارد چون باعث یک کشف و هیجانی در خواننده و بیننده می‌شود و شاید به همین دلیل است که فیلم‌ها و سریال‌های معمایی، تریلر، پلیسی و جنایی و حتی اکشن، امروز در دنیا جزو پربیننده‌ترین آثار هستند. من داستان‌های پیچیده و سخت را دوست دارم چون داستان سخت هوش زیادی برای فهمیدن و کشف لازم دارد. برخلاف سینمای کمدی که می‌خواهد القا کند که بدون داشتن هوش و صرفا با خوش‌شانسی هم می‌توان به موفقیت و خوشبختی رسید، این ژانر به مخاطبش می‌گوید که برای زنده‌ماندن شانس، کمکی نمی‌کند صرفا با داشتن هوش و نقشه است که در این دنیا می‌توان موفق شد؛ رمز موفقیت ۲چیز است؛ نظم و پشتکار یا همان دیسیپلین و استمرار.

شما معتقدید این ژانر کمترین اصطکاک را با سیاست دارد اما سؤال مهم این است که شما وقتی فیلم جنایی و پلیسی می‌سازید بالاخره باید به یک معضلی بپردازید؛ یا مفسده اقتصادی یا اخلاقی یا دزدی. خب این باز یک ریشه‌ای دارد و مخاطب می‌رود سمت ریشه. این‌جوری به‌نظر شما برای حکومت یا آن سازمان دردسر نمی‌شود؟

قطعاً فیلم‌های معمایی و پلیسی انتقادی هم هستند چون با ذات انسان و ریشه‌های رفتاری انسان‌ها سر و کار دارد. من الان دارم درباره شرایط حرف می‌زنم، نه توصیه‌ای به درست بودنش دارم و نه اصراری برای غلط‌بودنش می‌کنم. اینکه حکومت‌ها بخواهند ممیزی کنند یا نه بگذارند خود مردم زبان همدیگر باشند انتخابی است که سرانجام دولت‌ها را رقم خواهد زد اما تاریخ نشان داده است که هر وقت جامعه‌ای دچار انسداد سیاسی می‌شود، هر وقت حکومت‌ها مانع آزادی بیان می‌شوند، هر زمان به ممیزی پر و بال می‌دهند، معمولا ژانر جنایی، پلیسی و معمایی بیشتر تکثیر می‌شود. نه به‌خاطر دور از سیاست بودنش بلکه به‌خاطر نمایش آن شرارت گسترده‌ای که در جامعه ممکن است وجود داشته باشد. گفتن قصه‌هایی که راجع به ذات آدم‌هاست یا راجع به زد و بندهای اقتصادی است یا راجع به ظالم و مظلوم است، مخاطبان بیشتری پیدا می‌کند. معمولا اقتصاد ناسالم در دوران انسداد سیاسی بیشتر اتفاق می‌افتد چون اطلاعات تبدیل به کالای قابل خرید و فروش می‌شوند. در فیلم‌های معمایی و جنایی شخصیت‌های منفی نیاز به قدرتی دارند که از آنها حمایت کند و آن طرف ماجرا لازم است که شخصیت‌های مثبت قصه سمت عدالت و احقاق حق بایستند، این قانون از اول شهرنشینی با انسان‌ها بوده و هنوز هم کار می‌کند. مشکلاتی که در فیلم‌های پلیسی و سایر ژانرها مطرح می‌شود صرفا بازنمود اندکی هستند از آن چیزهایی که مردم در جامعه می‌بینند. فیلم‌هایی همچون روز ششم موضوع اصلی‌شان رانت و نابرابری است، عدالت و بی‌عدالتی است، به کسی یا کسانی ظلم شده است، قهرمان قصه در پی پس گرفتن حق از ظالم است یا نجات مظلومی که به ناحق قربانی شده است. در جامعه امروز همه ما به شکلی قربانی رانت هستیم. کسانی پولدار شده‌اند که در شرایط عادی به هیچ جایی نمی‌توانستند برسند. گروهی بدون رانت و در شرایط عادی هیچ موفقیتی نمی‌توانستند داشته باشند. اما چون از رانت اخبار و اطلاعات برخوردار بودند به شکلی غول‌آسا و یک‌شبه دچار جهش طبقاتی شدند. این ظلمی عیان است که فردی بی‌سواد و کم‌دانش فرادست افراد باسواد و کاربلد و نخبه می‌شود. به قول شکسپیر در نمایشنامه مکبث «خیلی‌ها بدون لیاقت برنده شدند و آنهایی که نباید می‌باختند، باختند.» آن چیزی که هر جامعه‌ای را می‌تواند نابود کند بی‌عدالتی است، فاصله طبقاتی است. مردم جامعه دنبال برابری نیستند، دنبال عدالت هستند. هر نوع رانتی قاتل عدالت است. بخشی از آنچه در روز ششم می‌خواستم با تعریف یک قصه معمایی بگویم، همین موضوع بود.

بنابراین شما معتقدید که این حجم از ساخت فیلم کمدی که فقط می‌خواهند لحظاتی سرخوش برای بیننده‌ها درست کنند باز تاب جامعه نیستند؟

مطلقا نیستند، شبیه هیچ بخشی از جامعه واقعی ایران نیستند. این سری فیلم‌ها که با اصرار و زور سینمادارها و پخش‌کننده‌ها ساخته و اکران می‌شوند به‌نظر من بدیل و عوض فیلم‌های غیراخلاقی هستند. این کمدی‌ها با هورمون‌ها سر و کار دارند. با تحریک سخیف‌ترین عناصر وجود انسان‌ها به حیات خود ادامه می‌دهند. کلیت و هدف وجودی‌شان روی کلمات رکیک پنهان و آشکار، اشاره‌های مبتذل مماس با بیماری‌های روان‌تنی، تلاش برای اقناع پنهان‌ترین و نگفتنی‌ترین رازها و فانتزی‌ها بنا شده است.

یعنی افراد با انگیزه‌های خاصی به تماشای فیلم‌های کمدی می‌روند؟!

من اجازه و صلاحیت ندارم راجع به انگیزه‌های افراد حرف بزنم اما می‌توانم راجع به این نوع کمدی که سینمای ما را نابود کرده است حرف بزنم. اینها غیر از پول برای سینمادارن و تهیه‌کنندگان و سازندگانش چه دستاوردی برای جامعه داشته‌اند؟ من معتقدم که ما در جامعه امروز ایران با یک «بحران» روبه‌رو هستیم که کسی جرأت گفتن آن را ندارد. مهم نیست زن و دختر چند ساله هستند، زشت یا زیبا هستند، حجاب کامل دارند یا ندارند، در هر ساعت از شبانه‌روز در هر نقطه از این شهر اگر زنی ایستاده باشد حتما چند ماشین وجود دارد که بایستند و برایشان بوق بزنند! بعضی از مغازه‌های عطاری عمده فروش‌شان داروهای تقویت جنسی است. در داروخانه‌ها بسیاری دنبال داروهای محرک جنسی هستند. آمار بگیرید چه تعدادی از مردان توسط همین عطاری‌ها با ترامادول معتاد شده‌اند یا به سمت موادمخدر سنتی رفته‌اند؟ این یک قتل‌عام اعلام نشده است؛ کشتار با جهل و جنون جنسی. ترجمان این نگاه ابزاری به زن‌ها، ترجمان این میل تشدیدشونده جنسی به هر جنس مخالفی، در سینمای ایران تبدیل شده است به همین فیلم‌های کمدی رکیک و مبتذل. بسیاری از فیلم‌های کمدی با هدف نمایش و ارضای همین میل جنسی ساخته و نمایش داده می‌شوند. علت اصلی معضلاتی چون افزایش طلاق، ناپایداری ازدواج‌ها، کشمکش درون خانواده‌ها، عدم‌علاقه به فرزندآوری همین بحران جنون جنسی است.

در کاهش سطح سلیقه مخاطب چه میزان من به‌عنوان مخاطب مقصرم و چه میزان دستگاه‌ها و متولیان کشور مقصر هستند؟

مخاطب مقصر نیست، مخاطب قربانی است. اما من دنبال مقصر نیستم دنبال راه‌حل هستم. مشکل اصلی این است که تصمیم‌گیران فرهنگی جامعه نمی‌دانند نفوذ فرهنگی و تضعیف فرهنگ و سطح سلیقه مردم مانند نفوذ موریانه است. کاهش سطح سلیقه مخاطب مانند نفوذ موریانه است؛ جامعه از درون تهی می‌شود. وقتی موریانه به یک صندلی یا شیء چوبی حمله می‌کند آن را از درون می‌خورد، تا ماه‌ها و گاه سال‌ها شکل ظاهری شیء حفظ می‌شود در حالی که از درون تهی و پوک شده است و یک وقت به‌خودمان می‌آییم که بنیان‌های جامعه آسیب دیده و نابود شده است و به کمترین اشاره و بحرانی فرو می‌ریزند. در شکل‌گرفتن این وضعیت گروهی به‌صورت عمدی و سودجویانه با ساخت و تولید آثار ضعیف فقط به‌دنبال کسب پول و درآمد هستند و مطلقا علاقه‌ای به سرنوشت جامعه و نسل‌های آینده ندارند. بعضی از مدیران فرهنگی هم در تلویزیون و در سینما و تئاتر فقط نگران میز خودشان و حقوق سر برج‌شان هستند دغدغه فرهنگ جامعه را ندارند. کاهش میزان مخاطبان تلویزیون و سینما، کاهش تعداد مخاطبان و افزایش تعداد فیلم‌های سطحی و ضعیف نشان‌دهنده این امر باید تلقی شود.

شما برای ساخت فیلم روز ششم آیا مشکلاتی را که بعضا فیلمسازهای دیگر مثل سرمایه‌گذار، تهیه‌کننده یا بازیگران داشتید؟

تا قبل از روز ششم من ۲بار پروانه ساخت گرفتم و با تمام این مشکلات روبه‌رو شدم و فیلمنامه‌ها ساخته نشدند. خوشبختانه برای فیلم روز ششم کارها آسان پیش رفت. بعد از گرفتن پروانه ساخت با سرمایه‌گذاری به توافق رسیدیم که شبیه بقیه نبود و واقعا سینما را دوست داشت. افرادی خوب و حرفه‌ای برای پشت دوربین جمع شدند، با تمام بازیگران که دوست داشتم در فیلم باشند زود به توافق رسیدیم. مهم‌ترین مشکل ما در زمان ساخت فیلم همه‌گیری کرونا بود که باعث شد کار سخت شود اما خوشبختانه بدون اینکه کسی از گروه مبتلا شود توانستیم فیلم را به پایان برسانیم.

فیلم به اکران رسید. آیا از وضعیت اکران فیلم راضی هستید؟

نه اصلا. سینمادران سانس‌ها را عادلانه تنظیم نمی‌کنند. به خوبی بلد هستند چگونه یک فیلم را از دسترس مردم دور کنند. فیلم‌هایی که از رانت و حمایت برخوردارند سانس‌های بیشتری در ساعات بهتری دارند. در این تابستان گرم سانس‌های آخر شب بیشترین مخاطب را دارد که روز ششم از آن سانس‌ها محروم است. روز ششم نه بیلبوردی و تابلوی تبلیغاتی در سطح شهر دارد و نه روی سردر سینماها حضور دارد. تبلیغات تلویزیونی هم که نداریم. فقط در فضاهای مجازی و رسانه‌های رسمی توانستیم اطلاع‌رسانی کنیم که خوب بود اما کافی نیست. خوشبختانه اکثر کسانی که توانستند روز ششم را ببینند نظرشان درباره فیلم مثبت بوده است و این تنها موضوعی است که به آن دلخوشم. روز ششم فیلم سختی بود، با زحمت و دقت بسیار ساخته شد. من سعی کردم فیلمی با استانداردهای سینمایی روز دنیا بسازم، یک عده فیلم را دوست نداشتند، عده بسیار بسیار بیشتری فیلم را دوست داشتند و جالب اینجاست که هر دو گروه اذعان داشتند که روز ششم فیلمی متفاوت در سینمای ایران است و تا به همین حد هم من راضی هستم.

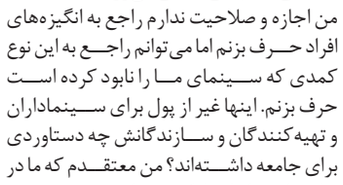

مشکلاتی که در فیلم‌های پلیسی و سایر ژانرها مطرح می‌شود صرفا بازنمود اندکی هستند از آن چیزهایی که مردم در جامعه می‌بینند. فیلم‌هایی همچون روز ششم موضوع اصلی‌شان رانت و نابرابری است، عدالت و بی‌عدالتی است، به کسی یا کسانی ظلم شده است، قهرمان قصه در پی پس گرفتن حق از ظالم است یا نجات مظلومی که به‌ناحق قربانی شده است

یادداشت
حمید رستمی: روزنامه‌نگار

نگاهی به فیلم «دوزیست» ساخته برزو نیک‌نژاد

دردسرهای عطا

دوزیست مستقیما از دنیای فیلمفارسی می‌آید و تمام مؤلفه‌های اصلی آن را -منهای ساز و آواز و کاباره- داراست. داستان در مکانی مجهول در جنوب شهر که گورستان اتومبیل‌های قدیمی است و تعدادی در گوشه و کنار آن ساکن شده‌اند و زمانی که هیچ نشانی از مدرنیسم -به جز موبایل و قیافه‌ها- ندارد شکل می‌گیرد. جایی که بدمن سرمایه‌دارش کپسول گاز خانگی پخش می‌کند و لات جوانمردش مدل عکاسی است و عکسش بر در و دیوار شهر و خانه خودنمایی می‌کند. هم رفاقت دارد و مرام و مردانگی، هم خیانت و زیر آبی رفتن و دروغ و دوزیستی! آدم‌های فیلم طبق الگوهای فیلمفارسی تک‌تک‌شان در جای خود قرار دارند و هر کدام دلمشغولی‌هایی! عطا جوانی خوش‌تیپ و خوش قلب که گذشته‌ای مجهول دارد با پدری که بعدها می‌فهمیم پدر واقعی‌اش نیست زندگی می‌کند و ۲دوست صمیمی‌اش حمید (پسرعمویش) و مجتبی سربار او هستند و در کنار هم به خوبی و خوشی زندگی می‌کنند. سیفی نماد مرد پولداری که هرچه بخواهد به‌دست می‌آورد، کلفتی به اسم آزاده دارد که پنهانی عاشق عطاست و به امید روزی که عطا عشقش را باور کرده و او را از چنگ سیفی درآورد روزگار می‌گذراند. اما از آنجا که معمولا در دنیای فیلمفارسی یک زن جذاب و شهرآشوب به‌دست خود زن منفعل عاشق، وارد داستان شده و در مقابل لات جوانمرد قرار گرفته و او را تحت‌تأثیر قرار داده و دل و دینش را برده و توجه او را از کلفت عاشق به سمت دیگری برمی‌انگیزاند، اینجا هم مریم دختر خاله آزاده که بی‌سرپناه و حامله در شهر رها شده به خواهش آزاده به عطا سپرده می‌شود تا چند روزی در خانه‌اش بماند. حالا سه مرد و یک زن در خانه‌ای ساکن شده‌اند و روابط‌شان رفته‌رفته دستخوش تغییر می‌شود و آدم‌ها برای خودی نشان دادن در مقابل جنس مخالف، خودِ واقعی‌شان را بهتر و بیشتر نشان می‌دهند.
از آنجا که دوزیست تمام ویژگی‌های مثبت خود را وامدار سینمای فارسی است در نتیجه کاستی‌های این نوع سینما را هم یکجا با خود دارد. آدم‌هایی که هیچ پیشینه درست و حسابی ندارند و بدون منطق خاصی کنار هم چیده شده‌اند تا قصه فیلم شکل بگیرد اما از آنجا که هیچ بداعتی در کار نیست تماشاگر به‌ندرت هیجان‌زده می‌شود و همواره دنیایی پر از چراهای بی‌جواب در ذهنش شکل می‌گیرد.
چرا عطا از همه طلبکار است و همیشه یا عصبانی است و یا ساکت و غرق در خود؟ حتی با رفقای نزدیکی که مدت‌هاست روی سرش خراب شده‌اند هیچ لحظه خوشی ندارد؟ حتی با دختری

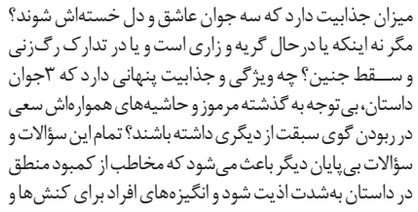

که این همه هوایش را دارد و در برهوت مهربانی سعی می‌کند این همه تحویلش بگیرد و تا حد جناغ شکستن و شرط بستن با هم صمیمی و راحت هستند دوست ندارد صحبتی ولو سرپایی داشته باشد و در مقابل اظهار عشقش هم کاملا خود را بی‌اطلاع نشان می‌دهد؟ همین آدم چرا باید ۲نفر را به خانه‌اش راه بدهد و مدت‌های طولانی تحمل‌شان کند و در ادامه چرا باید اجازه دهد دختری که مشخص نیست دقیقا کیست و چرا بی‌خانمان شده به خلوتش راه پیدا کند و بعد از روشن شدن تک تک دروغ‌های آزاده در موردش باز هم سعی کند که مشکلاتش را حل کند و تنهایش نگذارد و حتی برای سهولت کارش او را به عقد خود درآورد؟ یعنی به این سادگی تمام این کارها امکان‌پذیر است؟ و در ادامه چگونه رفقای شفیقش زیر آبش را می‌زنند و می‌خواهند مریم را از چنگش درآورند و آخرش هم موفق می‌شوند و این دختر آواره حامله که درست مابازای امروزی کلیشه‌هایش در فیلمفارسی است چه میزان جذابیت دارد که سه جوان عاشق و دل خسته‌اش شوند؟ مگر نه اینکه یا در حال گریه و زاری است و یا در تدارک رگ‌زنی و سقط جنین؟ چه ویژگی و جذابیت پنهانی دارد که ۳جوان داستان، بی‌توجه به گذشته مرموز و حاشیه‌های همواره‌اش سعی در ربودن گوی سبقت از دیگری داشته باشند؟ تمام این سؤالات و سؤالات بی‌پایان دیگر باعث می‌شود که مخاطب از کمبود منطق در داستان به‌شدت اذیت شود و انگیزه‌های افراد برای کنش‌ها و واکنش‌ها را درک نکرده و به این نتیجه برسد که بخش زیادی از این اتفاقات خیلی بیشتر از آنکه انعکاسی طبیعی از فرمان‌های مغز و قلب نقش‌ها باشند پازلی چیده شده توسط فیلمنامه‌نویس هست که توان اقناع مخاطب را ندارد و همه‌چیز را به‌دست عنصر «اتفاق» می‌سپارد. اما در کنار این ضعف‌ها دوزیست از بازی‌های استانداردی برخوردار است که فیلم را برای مخاطب قابل تحمل کرده و ارتباطش را تا پایان حفظ می‌کند. جواد عزتی که همواره بازیگر مورد علاقه نیک‌نژاد بوده برای نقش عطا کم نگذاشته و سعی کرده برخی از ضعف‌های شخصیت‌پردازی را هم جبران و نقش را پذیرفتنی‌تر کند؛ نقشی که بعدها تکمیل شده‌اش را در «زخم‌کاری» و «شنای پروانه» ارائه کرد. پژمان جمشیدی پس از نقش‌های کمیک متعدد، یکی از تجربه‌های جدی‌اش را در دوزیست از سر گذرانده و در نقش جوان آس و پاس پرمدعایی که سر بار رفیق است و در همان حال برای تهیه دیه فردی که به کما فرستاده به در و دیوار می‌زند و البته از زیر آب زدن رفقا و دلبری از مریم هم غافل نیست و نوع گویش و اکت‌های گاه متناقضش در لحظه بازی‌اش را درخشان می‌کند! ستاره پسیانی هر چند نقش‌های رنج کشیده مشابه آزاده را در کارنامه دارد ولی اینجا به‌دلیل اهمیت ویژه در داستان و حجم بالای نقش توانسته به اجرایی درجه یک از دختری بی‌کس و کار دست یابد که کلفت خانه سیفی است و در عین حال عشقی عمیق و پنهانی به عطا دارد و همواره دور و برش می‌پلکد تا بلکه عطا متوجه عمق این دوست داشتن شود و تا حدی به او اعتماد دارد که دختر خاله حامله‌اش را به دستش می‌سپارد و وقتی خبر ازدواج -و لو صوری- عطا با مریم را می‌شنود از هم می‌پاشد. شاید حمید آب‌زیرکاه، پتانسیل این حجم از نارو زدن به پسرعمو و سرقت گاوصندوق سیفی را داشته باشد ولی چهره‌ای که فیلمساز از مریم رنج کشیده و قدردان ارائه می‌دهد نمی‌تواند با آن صحنه تناسبی داشته باشد. کسی که این همه باعث زحمت عطا شده و در حالی که در عقد رسمی‌اش است، بدون کوچک‌ترین مقدمه‌ای کیفش را بردارد و چهار تا خیابان آن طرف‌تر با حمید قرار بگذارد و با پول‌های دزدی شاد و خندان به‌دنبال آینده‌شان بروند و آزاده را به‌دست قانون بسپارند و مجتبی و عطا را در زد و خورد با هم رها کنند.